

آمریکا و آینده جنبش‌های آزادیبخش در منطقه (۳ - بخش آخر)

آینده سیاسی ایران

korosherfani@yahoo.com

کوروش عرفانی

در قسمت نخست این مقاله اشاره کردیم که آمریکا در صدد است مشکلات بنیادی و ساختاری اقتصادی خود را با چنگ اندازی به منابع و منافع کشورهای ثروتمند و از لحاظ نظامی ضعیف جبران کند. در این راستا گفتیم که برخورد آمریکا به تناسب آنکه رژیم حاکم بر آن کشور تابع است یا بر عکس در دسر آفرین. سیاست متفاوتی را نسبت به جنبش‌های آزادیبخش حاضر در این کشورها اتخاذ می‌کند. مورد ترکیه و کلمبیا نمونه‌هایی بود از حکومت‌هایی که باید در مقابل جنبشهای مخالف خود مورد حمایت قرار گیرند و افغانستان و عراق از مثالهایی بود که آمریکا با تقویت برخی از جریانهای مخالف حکومت‌های آنها را ساقط ساخت. اینک به بررسی شرایط جدید منطقه و آینده مبارزات سرنگون ساز در ایران می‌پردازیم.

دیدگاه آمریکا در قبال ایران

امروز یک نظر واحد نسبت به ایران در درون دولت آمریکا موجود نیست. ضمن آنکه باید به نقش کنگره نیز اشاره کرد.

الف) استحاله‌جویان

در درجه اول باید دانست که هنوز یک جریان در داخل هئیت حاکمه آمریکا و بخصوص در وزارت خارجه این کشور عمل می‌کند که به نوعی استحاله در حکومت کنونی ایران چشم بسته است و با سرمایه گذاری روی عناصر اصلاح طلب و پراگماتیست نظام، امیدوارست آنها کاری بکنند. هدف این گروه آنست که تغییرات در ایران بطور آرام و کنترل شده به وقوع بپیوندد و امکان روی کار آمدن نیروهای رادیکال و یا ملی گرا به حداقل رسد. از طرف دیگر، این گروه باور دارند که تسلیم جمهوری اسلامی به خواستهای آمریکا مثال بهتری برای حکومت‌های سرکش خواهد بود تا سرنگونی آن. این گرایش، که در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون بسیار تقویت شده بود، با روی کارآمدن بوش به شدت تضعیف شده است، اما همچنان در وزارت امور خارجه آمریکا حضور دارد و تلاش دارد که سیاست کلی این کشور را به سمت نوعی سازش پنهانی با رژیم جمهوری اسلامی پیش ببرد تا مانع از برکناری آن و افتادن قدرت به دست نیروهای اصیل اجتماعی در ایران شود. از جمله دلایل مخالفت این گرایش با مجاهدین و تروریست خواندن آنها نیز همین نگرانی است. این گرایش یک حکومت

اسلامی ضد دموکراتیک، اما همسو با منافع آمریکا را بر یک حاکمیت برآستی دموکراتیک در ایران ترجیح می‌دهد، زیرا بر این باورست که یک دموکراسی واقعی در ایران شانس سلطه بنیادین آمریکا در منطقه را به شدت کاهش می‌دهد و در دراز مدت ایالات متحده را با یک ابر قدرت منطقه‌ای، یعنی ایرانی قوی، توسعه یافته و پویا، مواجه خواهد ساخت. این گرایش وزارت امور خارجه بخصوص از ترویج و سرایت الگوی یک ایران مستقل و دموکراتیک به سایر کشورهای منطقه وحشت دارد. آنها ایرانی ضعیف و مطیع می‌خواهند و برای این منظور می‌دانند که هیچ حکومتی مستعدتر از رژیم آخوندی کنونی وجود ندارد.

انگلستان که خود از بنیانگذاران این استراتژی در آمریکا است بطور رسمی و علنی و یا پنهانی و از طریق لوبینگ، از این جریان حمایت می‌کند و در موارد فراوانی نقش واسطه را میان دو کشور بازی کرده و می‌کند. انگلستان تلاش دارد ایالات متحده را متقاعد کند که باقی ماندن جمهوری اسلامی و استحاله درونی آن نه تنها بهترین راه بلکه تنها راه مقابله با جناح تندرو نظام است. جالب آنکه خود انگلستان بخش اصلی نفوذ و کنترل بر مهره‌های تندرو رژیم را نیز در دست دارد. آمریکاییها در جریان عراق نشان دادند تا چه حد از قدرت مافیایی بریتانیا در نزد روحانیت تشیع بی‌خبرند. بدیهی است آمریکا در باره نفوذ انگلستان در میان آیت‌الله‌های پر قدرت ایران مانند مهدوی‌کنی، مصباح یزدی، محمد یزدی و باند معروف روحانیون شورای نگهبان، اطلاع چندانی ندارد و بازی خوردنش توسط لندن امری نامحتمل نیست. انگلستان تلاش دارد منافع آمریکا در ایران را به منافع خود گره زده و از این طریق دولت ایالات متحده را به سمت استراتژی خود، که حفظ ساختار نظام و ایجاد تغییرات شکلی در آنست، هدایت کند.

ب) تغییر طلبان

اما در مقابل این گرایش رژیم پسند، جریان دیگرست که عمدتاً در وزارت دفاع حضور دارد. این گروه بر این باورند که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت ایدئولوژیک خود خطرناک است. خود این گرایش دوم نیز، در تفاوت با نقطه نظر قبلی که بسیار مصلحت‌اندیشانه عمل می‌کند، دارای یک ماهیت ایدئولوژیک می‌باشد. طرز تفکر مورد بحث خواهان حذف نظام است چون بر این باورست که ذات و ساختار نظام آخوندی بدان امکان تغییر و تحول را نمی‌دهد. شاخص اصلی این قضاوت برای آنها یکی تلاشهای جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاحهای اتمی و دیگری حمایت از گروههای ضد اسرائیلی می‌باشد. این گرایش بر این باورست که جمهوری اسلامی به دلیل بافت مذهبی خود و ماهیت ضد دموکراتیک آن قادر به رها کردن پروژه‌های خود در این دو زمینه نیست. به همین دلیل نیز امید به اینکه مذاکرات پشت پرده بتواند رای سران نظام را در این دو مورد تغییر دهد برای این گروه وجود ندارد. آنها معتقدند که فقط با ابزار زور و تهدید است که می‌توان جمهوری اسلامی را از این فعالیتها باز داشت. اما در نهایت بر این اعتقادند که راه حل ریشه‌ای، کنارزدن رژیم در ایران است تا بتوانند شاهد تغییراتی رادیکال در ساختار قدرت در ایران باشند.

هدف آنها، علاوه بر وجه اقتصادی، جایگزین کردن جمهوری اسلامی با حاکمیتی است که نه فقط دو مورد فوق - توقف تولید سلاحهای اتمی و عدم حمایت از گروههای اسلامی - را تامین کند بلکه بعنوان یک متحد استراتژیک در منطقه و در مقابل اعراب عمل کند. بنظر می‌رسد که با کنار رفتن دولت کلینتون و به قدرت رسیدن بوش این گرایش دوم، بعنوان سیاست عمده دولت آمریکا، انتخاب شده است. قراردادن ایران در محور شرارت و موضع گیریهای تند بسیاری از مقامات آمریکایی موید این فرض است.

موقعیت جدید آمریکا در منطقه

با تصرف عراق و کنار زدن رژیم صدام حسین آمریکا وارد میدانی شد که تجربه اخیری درباره آن

ندارد. موارد ژاپن و آلمان بعد از جنگ، که بعنوان مثال در این باره داده می‌شود، بسیار دور و متفاوت از شرایط عراق است. آمریکا پس از پایان فاز نظامی در عراق، در موقعیتی افتاده است که اگر دقت و هشیاری به خرج ندهد به سرعت تبدیل به پدیده‌ای هولناکتر از ویتنام خواهد شد و می‌تواند کل بلندپروازیهای منطقه‌ای و توسعه طلبانه این کشور را زیر سوال برد. بعبارت دیگر همانقدر که آمریکا در فاز نظامی عملیات پر قدرت و غیر قابل مقاومت بود، همانقدر در شرایط فعلی حساس و آسیب پذیرست و ممکن است که به آن ضربه وارد شود. جمهوری اسلامی با درک این واقعیت بلافاصله پس از آنکه اطمینان کسب کرد بعد از صدام نوبت او می‌تواند باشد، با یک استراتژی پیشگیرانه، که البته از هدایت‌های لندن بی نصیب نبود، تهاجم خود را به آمریکای گرفتار شده در عراق آغاز کرد. ارسال افراد، تجهیزات، برنامه‌های تلویزیونی و تبلیغاتی به داخل خاک عراق از جمله اشکال این تهاجم بود. جمهوری اسلامی ایران نه در حرف که در عمل به آمریکا در عراق اعلان جنگ داد، یک جنگ پیشگیرانه برای آنکه ابر قدرت آمریکا اجرای مرحله بعدی استراتژی منطقه‌ای خود را در خاورمیانه به تاخیر اندازد یا لغو کند. آمریکا خیلی دیر متوجه این جریان شد و تا بخود آمد عوامل جمهوری اسلامی (عراقی یا ایرانی) در مناطق تحت کنترل بریتانیا لانه کرده بودند و اقدام به آماده سازی "قیام اسلامی مردم عراق" نمودند. مراسم اربعین به آنها این فرصت را داد که به نمایش قدرت دست بزنند، اما چون فرصت کم بود عوامل ایرانی-انگلیسی موفق نشدند کار را به صورت سازماندهی شده درآورند. اخطارهای شدیدالحن آمریکا و تذکرات غیر رسمی مقامات این کشور به نقش منافقانه بریتانیا، تا حدی، بازی خطرناکی را که به راه افتاده بود آرام کرد. اما جمهوری اسلامی تا همین چند روز پیش، از بازبودن مرزها و نبود کنترل استفاده کرده و حداکثر نیروها و عوامل خود را به داخل خاک عراق گسیل داشت. عوامل سپاه بدر با عمل کردن همزمان در دو جبهه یعنی حمله به مجاهدین ز یکسو و آماده سازی اقدامات ضد آمریکایی از سوی دیگر، بطور خود جوش آمریکاییها را متوجه نوعی اشتراک منافع مقطعی میان خود و مجاهدین نمودند. این امر به هر دو طرف اجازه داد که به تفاهم‌نامه‌ای دست پیدا کنند. این تفاهم نامه که از آن بعنوان آتش بس نام می‌برند در برگیرنده نکاتی گذرا و موقتی است که اجازه می‌دهد مجاهدین فعلا با نیروهای نظامی آمریکا مشکلی نداشته باشند و لذا توان خود را به دفاع از مواضع خویش در مقابل حملات عوامل ارسالی جمهوری اسلامی اختصاص دهند. درک استراتژی تهاجمی جمهوری اسلامی برای قراردادن آمریکاییها در شرایط دشوار از جانب مقامات آمریکایی بار دیگر فرضیه ضرورت کنار زدن رژیم ملاها را در دستگاه حاکمه ایالات متحده تقویت کرده و هر چه بیشتر آمریکا را به تعجیل در این امر وا می‌دارد. زیر و اشنگتن در یافته است که حتی در صورت استقرار یک حکومت محلی پروآمریکایی در عراق، این کشور، با وجود جمهوری اسلامی ایران در کنار خود، هرگز روی آرامش را نخواهد دید.

استراتژی توسعه طلبانه جمهوری اسلامی که هماهنگ با نقشه بازیابی ممالک محروسه امپراطوری بریتانیاست بعنوان یک سیاست مداوم و جدی پی گیری خواهد شد. چراکه استقرار یک حکومت اسلامی در عراق ضامن امنیت هر چه بیشتر رژیم در ایران است. بر اساس این نتیجه گیری بدیهی بنظر می‌رسد که حذف رژیم اسلامی در ایران بتواند بعنوان فرضیه اصلی سیاست ایالات متحده در قبال ایران مطرح شود. این امر امروز روشن است که برای انجام این تغییر رژیم در ایران دست آمریکا بازست، یعنی هم می‌تواند از طریق نظامی به این کار اقدام ورزد، که احتمال آن فعلا ضعیف است، هم با ابزارهای اقتصادی مانند افزایش تولید نفت عراق و پایین کشیدن قیمت نفت و نیز تحریم همه جانبه از لحاظ مالی رژیم ملاها را به ورشکستگی بکشاند و هم اینکه به تقویت جدی اپوزیسیون پرداخته و با مبارزان تبلیغاتی مردم را به سرنگون سازی نظام تشویق کند. این راهها هم چنین می‌توانند با یکدیگر ترکیب شده و دهها شکل مختلف از استراتژی سرنگونی را سامان دهند. در این میان

اما برای آمریکا یک سؤال جدی مطرح است: چه کسی بجای جمهوری اسلامی قدرت را بدست خواهد گرفت؟

معمای جایگزینی

بنظر می‌رسد که هیچ جایگزین منحصر بفردی در نگاه آمریکاییها وجود ندارد. تلاش چندین و چند ساله هواداران سلطنت برای ارائه پادشاهی و رضا پهلوی بعنوان جایگزین جمهوری اسلامی تاکنون با استقبالی از جانب دولت آمریکا مواجه نشده است. زیرا حیظه نفوذ آنها در خارج از لس آنجلس و بخصوص در داخل ایران بسیار ناچیز بوده و قدرت نمایی آنها در حد رسانه‌ای است و نه فراتر. آلترناتیو ملی گرای سنتی نیز به دلایل تاریخی و باز نبود حمایت اجتماعی فعال مورد نظر نیست. نیروهای چپ اپوزیسیون ایرانی اصولاً در محاسبات آمریکا نقش مهمی را ایفاء نمی‌کنند. مجاهدین دارای یک پیشینه تاریخی و بافت ایدئولوژیک هستند که تا بحال چندان به سلیقه آمریکاییان خوش نیامده است. نیروهای داخل کشور نیز عدم کارایی خود را در مقابل اقتدارگرایان نشان دادند و امید بخشی از حکومتگران آمریکا را به باد دادند. بنا بر این بنظر می‌رسد که آمریکا در صدد برآید تا با یک جایگزین ترکیبی دست به این اقدام بزند. چنانچه در مقاله قبل آوردیم آمریکا برای انجام این کار روش مشخصی دارد که مراحل آنرا یادآوری می‌کنم:

- ۱) شناسایی نیروهای اپوزیسیون و پتانسیل‌های جایگزین سازی
- ۲) کنار گذاشتن نیروهای ناهمساز و ناهمخوان با استراتژی آمریکا
- ۳) دعوت از نیروهای مناسب گزینش شده و تلاش برای نزدیک سازی آنها
- ۴) ارائه پیشنهادات استراتژیک مشخص که اصول کلی آن باید حفظ شود
- ۵) تلاش برای حل و فصل اختلافات از طریق تهدید، تطمیع، منزوی سازی
- ۶) قرار دادن یک شخصیت مطلوب بر راس این تشکل

بنظر می‌رسد این سناریو مرحله بندی شده که برای افغانستان و عراق انجام شد، برای ایران نیز با اختلافاتی کوچک به اجرا گذاشته شود. اگر آمریکا این کار را آغاز کند دشوار است که بتوان از نتیجه آن گریزی داشت. به چند دلیل:

- = تشتت و ضعف اپوزیسیون مخالف این طرح
- = اشتیاق مردم به آزاد شدن به دست هر کس و هر نیرویی
- = امکانات تبلیغاتی، سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی آمریکا برای جا انداختن آلترناتیو خود

بنابراین با توجه به قطعی بودن اراده آمریکا برای ایجاد تغییرات در ایران و با توجه به شکست طرحهای تغییر درون نظامی مانند رفراندوم از نوع رفسنجانی، سحابی یا تبرزدی، این تنها موضوع زمان است که باعث شده این پروژه آغاز نشود. بی هیچ شکی، بنا بر ثبات وضعیت داخلی عراق، آمریکا این طرح را دیر یا زود آغاز خواهد کرد.

ترکیب آلترناتیو آمریکا پسند

اما اینکه ترکیب گزینش شده توسط آمریکا در برگیرنده چه نیروهایی خواهد بود بستگی به عوامل زیادی دارد، از جمله به وقایع آتی داخل ایران. آمریکا، صدا البته، هنگامی که به این گزینش دست خواهد زد بدنبال نیروهایی می‌رود که از بابت آنها برای منافع آینده خود و نیز موفقیت طرحش نگرانی نداشته باشد. بعبارت دیگر بسیاری از سازمانهای چپ و رادیکال امکان یافتن جایی در این شورای

جایگزینی را نخواهند داشت. اما در عوض بسیاری از تشکلهای و یا شخصیتهایی که از محبوبیتی در اپوزیسیون برخوردار نیستند در آن حاضر خواهند بود. هم چنین پاره‌ای از شخصیت‌های داخلی نیز که در یکی دو سال اخیر نشان داده‌اند از مدافعان پر و پا قرص برقراری رابطه با آمریکا هستند می‌توانند در این شورا نقشی را داشته باشند. امثال قاسم شعله سعدی و ... هر چند که صحبت از ترکیب این گزینش حالا زود است اما این واقعیتی است که به دلیل نوعی تشابه ذاتی انتخاب آمریکاییها عمدتاً به سمت نیروهای راست اپوزیسیون خواهد رفت و به آنها وزن بیشتری خواهد داد. یعنی تشکلهای و شخصیتهایی که از حالا با عینک ایالات متحده به ایران آینده می‌نگرند، در درجه اول در خارج از کشور و سپس چند شخصیت معنا دار در داخل. اما این مسلم است که آمریکا بدنبال آن خواهد بود تا جایگاه نیروهای اصیل ملی و اجتماعی را در این میان به حداقل برساند تا برای پیشبرد پروژه خود به مخالفتهای ناشی از تضاد منافع ملی و منافع آمریکا برخورد نکند.

آیا سناریو بدین صورت پیش خواهد رفت ؟

باید گفت که به دور از محاسبات و منافع این ابرقدرت، واقعیت این است که در اپوزیسیون ایرانی نیز برآستی هیچ نیرویی قادر نیست به تنهایی پاسخگوی نیاز به ارانه یک آلترناتیو گسترده و همه پسند باشد. در نتیجه عرصه خالی مانده است. سالهاست که یک رژیم فاسد و جنایتکار پایش لب گور است ولی کسی نیست که او را به درون گور تاریخیش هل دهد، لذا دوام می‌آورد و هر روز زندگی را بر مردم ما سیاهتر می‌کند. تا زمانی هم که این آلترناتیو به گونه‌ای مادی تشکیل نشده و خود را به ملت ایران معرفی نکند، قیام سراسری و سرنگون ساز روی نخواهد داد و اگر هم روی دهد با سرکوب خونین و قتل عام مهار خواهد شد. از این دو واقعیت که خلاصه‌وار آورده‌ام نتیجه زیر حاصل می‌شود :

تا زمانی که یک اتحاد فراگیر در اپوزیسیون صورت نگیرد حلقه گمشده زنجیر سرنگونی یافت نخواهد شد و کار براندازی به تاخیر می‌افتد. بر این امر هم خود ما فعالان اپوزیسیون واقف هستیم و هم آمریکا. حال باید دید کدامیک زودتر خواهند جنبید. اپوزیسیون یا آمریکا ؟ اگر آمریکا سریعتر از ما عمل کند با توجه به امکانات و پشتوانه مادی عظیم خود بدیهی است که جایگزین مطلوب خود را، با هر سختی و دشواری، به ضرب تبلیغات و نیز با نیز با تهدید و تطمیع، به مردم ایران تحمیل خواهد کرد. مردم در بند نیز که فقط آرزوی آزاد شدن از ستم رژیم را دارند از این جایگزین کمابیش استقبال خواهند کرد، قضیه سرنگونی اینگونه خاتمه خواهد یافت و ما وارد فاز جدیدی از تاریخ سیاسی کشورمان خواهیم شد.

در آن طرف قضیه می‌ماند نیروهای مستقل و مردمی اپوزیسیون که آیا با این سناریو کنار می‌آیند یا خیر ؟ آیا با آن منفعل برخورد می‌کنند یا خیر ؟

آنچه می‌توان کرد

یگانه راه در اینست که قبل از آنکه آمریکا، بعنوان قلدر منطقه، اجرای نقشه خود را در ایران آغاز کند، اپوزیسیون مردمی و میهن دوست بتواند دست به اقدامی جدی و مقابله آمیز بزند. یعنی یک آلترناتیو فراگیر و فعال را تشکیل داده و بدنبال آن باشد که آنرا به مردم بشناساند تا مشروعیت مردمی بیابد. این آلترناتیو باید بر روی ممکن‌ها عمل کند نه بر روی بایدها و شایدها. آنچه ممکن است اینکه بسیاری از سازمانهای سیاسی اپوزیسیون و مهمتر از آن بسیاری از مبارزان فردی بپذیرند که دو انتخاب بیشتر نموده است : یا پذیرش جایگزین آمریکا ساخته، یا تشکیل یک جایگزین فراگیر مردم پسند. موضوعی که به نظر من نقش بسیار تعیین کننده‌ای در معادلات تعیین جایگزین برای آینده ایران

خواهد داشت موقعیت سازمان مجاهدین خلق و ارتش آزادیبخش در عراق است. این اهمیت نیز از یکسو بخاطر ابعاد سازمان و از سوی دیگر به دلیل توان عملی آن می باشد. این دو باعث می شود که آمریکا در محاسبات خود جایی بسزا را برای مجاهدین باز کند. سازمان مجاهدین به دلیل باورهای ایدئولوژیک و نیز به خاطر سوابق مبارزاتی خود نیروی چندان مطلوبی برای آمریکا محسوب نمی شود، حتی برای جناح خواهان سرنگون کردن رژیم در دولت ایالات متحده. چون استقلال رای مجاهدین این فرض را که آنها دست نشانده ایالات متحده شوند مردود می کند. این در حالیست که ایالات متحده در گزینش خود غالباً به سراغ نیروهای سازشکار می رود تا نیروهای عصبانگر. اگر هم، مانند مورد افغانستان، مجبور به همراهی یک نیروی مستقل شود سعی می کند تا حد امکان آنرا تضعیف کند. (نگاه کنید به سرنوشت احمد شاه مسعود در شماره ۲ این مقاله)

در مورد مجاهدین نیز آمریکا، حتی اگر بخواهد، نمی تواند آنها را به کنار زند. اما نباید اشتباه کرد، برخلاف تصور بسیاری که ساده انگارانه با موضوع برخورد می کنند، در نهایت این توان نظامی مجاهدین نخواهد بود که بر رای و نظر آمریکا تاثیر خواهد گذاشت بلکه وزن سیاسی آنهاست. هر چه این وزن سنگین تر باشد اهمیت مجاهدین در معادلات آینده ایران نیز مهم تر خواهد بود. این قاعده درباره سایر سازمانهای سیاسی اپوزیسیون نیز صادق است.

در اینجا این سوال مطرح می شود که آیا سازمانهای کوچک و گروهکهای حاضر در اپوزیسیون و یا شخصیتهای مستقل درون آن امکان اینرا خواهند داشت که در چهارچوب سناریو آتی آمریکا و یا بطور کاملاً جدا و مستقل، در شکل دهی به یک جایگزین برای نظام جمهوری اسلامی نقشی داشته باشند؟ آیا هیچ سناریویی برای آنکه جایگزین رژیم در حال سرنگونی از سازمانهایی مانند حزب کمونیست کارگری، فداییان اقلیت یا حزب کمونیست ایران تشکیل شده باشد وجود دارد؟

قدری واقع گرایی پاسخ منفی را ایجاب می کند. اما نباید این پاسخ را به صورت مطلق جلوه داد. این سازمانها و یا دیگر گروهها و شخصیتهای مبارز مستقل البته به تنهایی قادر به ایفای این نقش نیستند اما یک نوع اتحاد میان آنها می تواند مجموعه ای از این نیروها را تبدیل به یک واقعیت سیاسی غیر قابل چشم پوشی تبدیل کند.

بنظر من امروز که آمریکا با قدری تمام برای آینده کشورهای منطقه خودش به تنهایی می برد و می دوزد، بسیار بچه گانه است که ما بخواهیم همچنان با ذهنیتهای سنتی ده یا بیست سال پیش به صورت بندیهای جدید سیاسی منطقه یا کشورمان بنگریم. اگر نخواهیم این مدلها شکست خورده کنش سیاسی را که همه سازمانهای اپوزیسیون، از بزرگترین آنها تا کوچکترینشان را در برگرفته، ترک کنیم سرنوشت و آینده خود و کشورمان را دو دستی تقدیم استراتژها و تصمیم گیرندگان واشنگتن قرار داده ایم. فعالان سیاسی، همچون شخصیتهای سیاسی غیرسازمانی ما، باید این واقعیت را بپذیرند که ما از اندک زمانی پیش به یک دوران جدید از کنش-واکنشهای سیاسی وارد شده ایم که قواعد و استثنائات خاص خود را دارد. تنها درک عمیق و بکار بستن دقیق این قواعد است که شانس بقا و موفقیت را برای بازیگران سیاسی تامین می کند و در غیر این صورت فنا و شکست و یا حداکثر سیاسی کاری صوفی وار در انتظارست.

شناخت نو از واقعیت نو

دنیای جدید سیاست دنیای قدرت مطلق است، هر که قویتر موفق تر. درک این واقعیت به معنای نفی اصول و ارزشها نیست، به معنای بزرگ نمایی قدرت حریف نیز نیست. انتفاضه فلسطینیان نشان می دهد که معیار قدرتمندی الزاماً مادی نیست اما آنجا که داشتن یا نداشتن قدرت تعیین کننده آینده کشورماست نباید باز به کنج خانه هایمان بخزیم و از ناتوانی و کوچک بودن خود ناله کنیم. شانس اینکه جناح انقلابی و مردمی اپوزیسیون بتواند تبدیل به یک تمامیت قدرتمند شود وجود دارد، اما باید اراده

و شعور سیاسی آن نیز موجود باشد. نوعی از اتحاد، یا وحدت یا مودت، یا هر چه که اسمش را بگذاریم، می تواند شکل گیرد، بشرط آنکه درک تاریخی مان از شرایط نه از کلیشه های نظری که از الگوهای تحلیلی عینی گرا منتج شود. در این شرایط حساس بجای آنکه بخواهیم مثل دو دهه گذشته معیارهای ذهنی و نا متعین را مبنای اتحاد خود قرار داده و هر بار شکست بخوریم باید تنها و تنها به یک معیار توجه کرد و از طریق آن تشخیص داد آیا می توانیم با سایر نیروها در یک جبهه قرار گیریم یا خیر. این معیار نیز معیار طبقاتی است. آیا سازمانهایی که خود را چپ، کمونیست، انقلابی و امثالهم می دانند از منافع طبقات محروم جامعه دفاع نمی کنند؟ و آیا در یک نگرش عمیقاً مارکسیستی این دستمایه کافی برای خود را در یک جبهه وسیع و فراگیر دیدن نیست؟ جبهه ای با همه تنوعات ساختاری، شکلی و ایدئولوژیک، اما با یک وحدت طبقاتی. آیا برآستی حزب کمونیست کارگری و راه کارگر و چریکهای فدایی خلق ایران از منافع طبقه واحدی دفاع نمی کنند؟ آیا آنها خود را در کنار سازمانی که ایده آتش را برقراری جامعه بی طبقه (توحیدی) می داند، حداقل در این مقطع حساس و بی مانند مبارزه برای سرنگونی رژیم، در یک صف نمی بینند؟

مجاهدین نیز باید با این دید به همزمان چپ و انقلابی سازمانی و منفرد خود بنگرند. بسیار پرخطا خواهد بود که مجاهدین باز بی اعتنا به زمان پذیری پدیده های سیاسی موقعیت جدید خود را در عراق بعنوان یک موقعیت دراز مدت بنگرند و به بی ثباتی ذاتی شرایط عمومی در عراق واقف نباشند. این ناپایداری عمیق به مجاهدین باید این ایده را بدهد که هر چه سریعتر در صدد تقویت نزدیکی خود با جناحهایی از اپوزیسیون باشند که با آن نزدیکی محور طبقاتی و اجتماعی دارند. فعال کردن هر چه سریعتر و عملی طرح جبهه همبستگی با روحیه ای باز و شجاعانه ضروری بنظر می رسد. به طریقی که نیروهای، از حیث اجتماعی، نزدیک به هم بتوانند در چهارچوب این جبهه تبدیل به قطب اصلی اپوزیسیون شده و یک جایگزین برآستی فراگیر و دمکراتیک را معرفی کنند. زمان به سرعت به سود صاحبان قدرت پیش می رود، کسانی که خود را تحت عناوین و به اشکال مختلف حامی محرومان و دردمندان می دانند یا این واقعیت را درک می کنند و دست در دست هم می گذارند و یا آنکه می پذیرند آینده این اقشار و طبقات ستمدیده، فدای خودخواهیهای آنها شده و سرنوشتشان همچنان در دست مشتاق قدرتمند استثمارگر دیگر باشد.

اینها پایه های سیاسی جدید مبارزه طبقاتی در عصر حاضر است: تشخیص بجا با اتکاء به تحلیل واقع گرایانه از شرایط موجود و عمل در جهت بهره بردن از آنها در راه دستیابی به اهداف ارزشی خود.